

می‌گویم: کلمات خیلی مظلوم‌اند!
می‌گوید: چرا؟!

می‌گویم: در این ناسوت آباد که وجود هرکس حرف اول را می‌زند و سجود نه حرف آخر که محلی از اعراب ندارد و عقل و عشق بشری دعوی چند هزار ساله‌شان پایان یافته است و عقل پست بشری بر صدر نشسته و عشق مجازی دونه مایه بر قلب‌های سیاه سایه افکنده و اتحادی فریبکارانه در زیر چتر مدرنیسم یافته‌اند و حتی علم و عالم هم وامدار سیاست‌بازی سیاست‌پیشگاه هرزه گرد شده‌اند... و حتی عده‌ای قلیل که هنوز رنگ عشق را و فقط «رنگ عشق» را دارند ولایت را بی‌بلا می‌خواهند و نجف را بی‌کربلا، آری در این هرت آباد پُر است از مدعیان که «قانون» را فقط برای «نون» آن می‌خواهند و مَدَنیت قانون مدار (!) بی‌غیرت و سازمان‌های بی‌آرمان را بر سر عاشقان هرج و مرج طلب (!) می‌گذارند. و در این منجلاّب اومانيسم خودساخته انسان خود محور که شهروندان محترم! می‌توانند به راحتی مجوز تظاهرات علیه خدا را بگیرند و آدمی باید با دیدن انسان‌های لائیک بی‌ریشه بگریزد و رحمت بر بت پرست جاهلی بفرستد که لااقل او تعلق به چیزی داشت و این به هیچ...

... و او می‌گوید: حوصله‌ام سر رفت! این مرهومات چه ربطی به کلمه و کلام دارد؟

می‌گویم: آری! در این دهکده جهانی پشت کوه قاف کلمات همچون برده‌اند. بردگانی در دست ولد نامشروع لیبرالیسم یعنی ژورنالیسم نفرین شده. باور کردنش مشکل است و تلخ که کلاهک‌های هسته‌ای اروپا و آمریکا به کلمات زیبایی همچون «نظم نوین جهانی»

کلمات مظلوم‌اند

مگر در همین ده کوره خودمان نمی‌بینی که عده‌ای با کلمات فانوس‌های زنگ‌زده‌ای می‌سازند و در کله خود فرو می‌کنند و نام خود را روشنفکر می‌گذارند.

بعضی با کلمات مدال‌های حلبی می‌سازند و بر سینه می‌چسبانند و در کوچه و خیابان فخر می‌فروشند.

بعضی نظریات پوپر و هگل را که اروپای عهد بوق آن‌ها را قی کرده با واژه‌های نو تزئین می‌کنند و باز به خورد جوان این ده می‌دهند.

بعضی با کلمات سگ‌های قلاده به گردنی می‌سازند و آن‌ها را در شهر می‌گردانند تا اگر کسی «تو» به آنان گفت قلاده را رها کنند.

بعضی که تا دیروز مصرف‌کنندگان دسته دهم کلمات فرنگستان بوده‌اند و اکنون می‌بینند واژگان فرنگ از خوش تیپی افتاده‌اند به خاطر نرخ روز چه کلماتی که نمی‌سازند.

تا دیروز فرنگی نرخ بود و امروز فرهنگی. تا دیروز «استراتژی» چنین اقتضا می‌کرد و امروز «راهبرد» این‌گونه می‌طلبد.

آری! با کلمات بازی می‌کنند، با کلمات کاسبی می‌کنند، با کلمات می‌جنگند، با کلمات سمپاشی می‌کنند، با کلمات...

آخر کسی نیست در این کوفه بازار فریاد کند. آخر کلمات هم جان دارد. مگر رنگ زرد و چهره بی‌روح آن‌ها را نمی‌بینید. زمانی بود که هر کدام از آن‌ها چنان قوتی داشتند که پشت ملتی را می‌لرزاندند ولی امروز حتی معنای خود را باخته‌اند.

مگر این همان کلام نیست که حضرت حق به آن قسم یاد کرده: «... و القلم و ما یسطرون».

واقعاً با کلمات و واژگان چه آسمان‌هایی را می‌شود پیمود و... و او تنها خمیازه‌ای می‌کشد...

مقداد

